

مقدمه

این قرآن است که با آن می‌توانید راه حق را بنگرید و با آن سخن بگویید و به وسیله آن بشنوید. بعضی از قرآن از بعضی دیگر آن سخن می‌گوید و برخی بر برخی دیگر گواهی می‌دهند و کسی را که همراهش شد، از خود جدا نمی‌سازد (کلام ۱۳۴). پس آن را فرا بگیرید که نیکوترین سخن است و آن را نیک بفهمید که بهار دل‌هاست. از نور آن شفا و بهبودی خواهید که شفای سینه‌های بیمار است... و آن سودبخش‌ترین داستان‌هاست. (خطبه ۱۱۰).

«نیک بنگر ای انسان! هر راهی که قرآن به آن راهنمایی کرده، به آن اعتماد کن و از نور هدایتش بهره‌گیر و آنچه را که شیطان تو را به دانستن آن وا می‌دارد و کتاب خدا آن را بر تو واجب نکرده، رها کن و بدان، آن‌ها که در علم دین استوارند، خدا آن‌ها را از فرو رفتن در آنچه که تفسیر آن‌را نمی‌دانند، بی‌نیاز ساخته است و اعترافشان را به ندانستن، ستایش کرده است» (خطبه ۹۱).



این قرآن ساکتی گویاست و حجت خدا بر همه (خطبه ۱۸۳) ولی خدا برای فهم آیات و تبیین احکامش و وفای به عهد خود، محمد(ص) را مبعوث کرد. در روزگاری که مردم بر بدترین راه‌ها اصرار داشتند، خدا مردم را با محمد(ص) نجات داد و او را با کوچ کردن از دنیا گرامی داشت و به سرای دیگر برد (خطبه ۱) اما پس از پیامبر(ص)، شما مردم به وسیله ما (اهل بیت) از تاریکی‌های جهالت نجات یافته و هدایت شدید و به کمک ما به اوج ترقی رسیدید. صبح سعادت شما با نور ما درخشید. کراس گوشی که بانگ بلند پندها را نشنود و آن کس را که فریاد بلند کر کند، آوای نرم حقیقت چگونه در او اثر خواهد کرد؟ (خطبه ۴)

حضرت نوح - علیه السلام - ابوالانبیاء و اولین پیامبر اولوالعزم و نخستین حامل کتاب و مجموعه قوانین دینی در آن است. خداوند متعال داستان نوح را در چهارده سوره از قرآن آورده و سوره‌ای نیز به نام او فرستاده است. وی مقامی والا و ارجمند دارد.

نوح (ع) چهار پسر به نام‌های سام، حام، یافث و کنعان داشت. سه پسر اولش همراه مؤمنان سوار کشتی نجات شدند، ولی چهارمی یعنی کنعان سوار نشد و با کافران ماند. این مقاله درباره موضوع او و نوح (ع) در این ماجراست. نویسنده سعی بر قضاوت تفسیری ندارد و فقط می‌خواهد دو نظر برجسته را درباره یکی از مبهم‌ترین نکات تفسیری قرآن بنگارد و معرفی کند. قضاوت درباره اینکه کدام نظر به صواب نزدیک‌تر است، با اهل نور است.

کلید واژه‌ها: قرآن، تفسیر، سوره هود، نوح، پسر نوح، ترک اولی

### طرح موضوع

خداوند متعال در سوره مبارکه هود، کریمه ۳۶ به بعد می‌فرماید: "... و به نوح(ع) وحی شد که از قوم تو جز کسانی که تاکنون ایمان آورده‌اند، هرگز کسی ایمان نخواهد آورد. بنابراین از کارهایی که همواره بر ضد حق انجام می‌دهند، اندوهگین مباش و با نظارت ما و بر اساس وحی ما کشتی را بساز و با من درباره کسانی که ستم کرده‌اند، سخن مگو که یقیناً آنان غرق شدنی هستند. و نوح(ع) کشتی را می‌ساخت و هرگاه گروهی از اشراف و سران قومش بر او عبور می‌کردند، او را به مسخره می‌گرفتند. گفت: اگر شما ما را مسخره می‌کنید، مسلماً ما هم شما را به‌هنگام پدید آمدن طوفان همان‌گونه که مسخره‌مان کردید، مسخره خواهیم کرد. سپس خواهید

دانست که چه کسی را در دنیا عذابی خوارکننده و در آخرت عذابی پایدار خواهد رسید.

رویاری نوح(ع) و قومش همچنان ادامه داشت تا هنگامی که فرمان ما فرا رسید و تنور فوران کرد. گفتیم: از هر نوع حیوانی یک زوج دوتایی، یک نر و یک ماده و نیز خاندان و آنان که ایمان آورده‌اند. در کشتی سوار کن، مگر کسی که پیش‌تر، فرمان غرق شدن را بر او لازم کرده‌ایم. و جز اندکی همراه او ایمان نیاوردند. نوح(ع) گفت: در آن سوار شوید که حرکت کردنش و لنگر انداختنش فقط به نام خداست. یقیناً پروردگار بسیار آمرزنده و مهربان است.

آن کشتی، آنان را در میان موج‌هایی کوه‌آسا حرکت می‌داد و نوح(ع) فرزندش را که در کناری بود، بانگ زد که ای پسر! همراه ما سوار شو و با کافران مباش! گفت: به زودی به کوهی که مرا از این آب ننگه دارد، پناه می‌برم.

نوح(ع) گفت: امروز در برابر عذاب خدا هیچ نگه‌دارنده‌ای نیست، مگر کسی که خدا بر او رحم کند. و موج میان آن دو حائل شد و پسر از غرق شدن گریخت... و نوح پروردگارش را ندا داد: پروردگار! به‌راستی که پسر من از خاندان من است و یقیناً وعده‌ات به نجات خاندانم حق است و تو بهترین داورانی!

خدا فرمود: ای نوح، به یقین او از خاندان تو نیست. او کرداری ناشایست دارد. پس چیزی را که به آن علم نداری، از من مخواه. همانا من تو را اندرز می‌دهم که مبادا از ناگاهان باشی! نوح(ع) گفت: پروردگار! من از اینکه چیزی را که به آن علم ندارم از تو بخواهم، به تو پناه می‌برم. اگر مرا نیامیزی و بر من رحم نکنی، از زیان کاران خواهم بود...

به‌طور خلاصه، از این آیات چند نتیجه می‌توان گرفت: الف) تا وقتی نوح(ع) کشتی می‌ساخت، پسر نوح(ع) کفر خود را پنهان ساخت و از منافقان بود و پدر به کفر او پی نبرده بود.

ب) وقتی آب از آسمان و زمین همه‌جا را فراگرفت و نوح(ع) با مؤمنان سوار کشتی شد، پسر نوح(ع) سوار نشد. ج) وقتی کشتی روی آب‌ها روان شد و امواج آب کفار را درهم شکست، پسر نوح(ع) در آب‌ها دست‌وپا می‌زد. نوح(ع) او را دید و به سوار شدن به کشتی دعوت کرد ولی او باز هم دعوت پدر را نپذیرفت.

د) پس از این صحنه، نوح(ع) دست به آسمان برداشت و عرض کرد: «پروردگار! فرزندم از اهل من است و وعده (نجات) تو حق است.»

در اینجا خداوند به نوح(ع) می‌فرماید:

«آنچه را به آن علم نداری، از من نخواه... مبادا از ناآگاهان باشی!» و نوح(ع) عرض می‌کند: «خدا یا اگر بر من رحم نکنی، از زبان کاران خواهم بود!»

### سؤال

● آیا نوح(ع) بعد از اینکه همه را سوار کشتی کرد ولی فرزندش، کنعان سوار نشد و همراه کافران برجای ماند، می‌بایست از خدا می‌خواست تا او را نجات دهد؟  
● با اینکه دید فرزندش سوار نشد و همراه کفار برجای ماند، کافر فرزند بر پدر معلوم نشده بود؟ یعنی احتمال می‌داد فرزندش مؤمن است ولی سوار کشتی نمی‌شود؟  
● آیا نوح(ع) نمی‌دانست که رابطه واقعی انسان‌ها بر اساس اعتقادات است نه رابطه فامیلی؟

● آیا نوح(ع) نمی‌دانست که فرزندش از اوامر خدا و او سرپیچی کرده، بنابراین اراده حق تعالی هلاک شدنی است؟

● آیا نوح حق داشت برای فرزندش وساطت کند؟ چرا برای دیگران وساطت نکرد؟ آیا احتمال می‌داد که او حرف حق را قبول خواهد کرد؟

● وقتی نوح(ع) پسرش را در میان موج‌های آب مشاهده کرد، درحالی که می‌دید او می‌گوید: «سأوی الی جبل یعصمی...» چرا دوباره فرمود: «انّ ابنی من أهلی...؟» در حالی که می‌دانست وقتی پسرش از راه خدا جدا ماند، دیگر رابطه پدر و پسری وجود ندارد؛ همان‌طور که خداوند به صراحت فرمود: «انّه لیس من أهلی...» در حالی که او واقعاً از اهل خانواده نوح(ع) است، خداوند این رابطه را مردود می‌داند.

### دیدگاه‌های مختلف

الف) گروهی از مفسران سعی کرده‌اند گفتار نوح(ع) را دقیق، حساب شده و «به مقتضای ادب نبوت» تعبیر کنند. می‌خواهند این گونه نتیجه بگیرند که وی به خود جرئت نداده که نجات پسرش را با صراحت از خدا بخواهد، بلکه به گونه‌ای سخن گفته است که گویی کسی از حقیقت امر استفسار می‌کند. ابتدا وعده خدا را مبنی بر نجات خاندان خود ذکر می‌کند...

أحمل فیها من کلّ زوجین اثنین و اهلک الآ من سبق علیه القول، و گمان می‌برد که این پسر هم باید از نجات یافتگان باشد. خود او قبلاً گفته بود: «ربّ لاتذر علی الارض من الکافرین دیّارا» و به آن‌ها نفرین کرده بود. نوح پسرش را مؤمن می‌دانست و مخالفت او با امر پدر، کفر نبود و منجر به کفر هم نمی‌شد...

مرحوم علامه طباطبائی (ره) ضمن انتخاب این رأی در این باره نوشته است: «... فأخذ نوح(ع) یدعوا لابند و الطرف هذ الطرف لم یجترء علی ما یقتضیه أدب النبوه علی ان یسأل ما یریده من نجاه ابنه بالتصریح بل أورد القول کالمستفسر عن حقیقت الأمر...» (طباطبائی، بی تا: ۲۳۲).

و خلاصه کلام علامه این است که نوح پسرش را مؤمن می‌دانست و مخالفت او با امر پدر هنگامی که او را به سوار شدن به کشتی دعوت کرد، کفر نبود و منجر به کفر هم نمی‌شد بلکه مصیبتی بود مادون کفر. کلام فوق دلالت‌های دیگری نیز دارد:

● ربّی دلالت بر استرحام می‌کند.  
● اضافه در «ابنی» دلالت می‌کند که «من أهلی» حجت و دلیل دارد و او واقعاً پسر نوح است.  
● تأکید بر آن و لام جنس در «انّ وعدک الحقّ» دلالت می‌کند بر اینکه نوح حق ایمان را بجا آورده است.  
معنی آیه این است که: «پروردگارا! پسرم جزو خانواده من است و وعده تو سراسر حق است. به همین دلیل نبایستی او را به عذاب قوم بگیری و غرق کنی، ولی معذک حکم حق مربوط به تو است، زیرا تو از همه حاکمان بهتر حکم می‌کنی. گویی نوح(ع) راجع به حقیقت امر توضیح می‌خواهد. فلذا نجات پسرش را مطرح نمی‌کند و زیاده از آنچه خدا از او حکایت کرد چیزی نمی‌گوید. (همان، ۳۶۲).  
دیگران بر این فرمایش علامه چند سؤال و اشکال وارد کرده‌اند؛ از جمله:

۱. اینکه فرمودید نجات پسرش را به صراحت از خدا نخواست است، کاملاً با ظاهر آیه منافات دارد. زیرا اگر منظور نجات پسرش نبود، گفت «انّ ابنی من أهلی» چه معنا داشت؟ مگر خدا نمی‌دانست او فرزند نوح(ع) است؟  
۲. اینکه نوح(ع) فرمود ان وعدک الحق، امری بسیار روشن و واضح است و اگر او هم نمی‌گفت، هیچ فرقی نمی‌کرد. در واقع باید به آن اقرار می‌کرد. گویی با این جمله می‌خواهد بگوید اکنون زمان وفا به وعده‌ای که در نجات اهلتم داده بودی، رسیده است؛ پس به آن عمل کن! باز این سؤال پیش می‌آید که واقعاً نوح(ع) نمی‌دانست که پسرش از او بریده، سوار کشتی

وقتی کشتی روی آب‌ها روان شد و امواج آب کفار را درهم شکست، پسر نوح(ع) در آب‌ها دست و پا می‌زد. نوح(ع) او را دید و به سوار شدن به کشتی دعوت کرد ولی او باز هم دعوت پدر را نپذیرفت

نشده و همراه کافران شده است، آثار عذاب را می بیند و به ریش مؤمنان می خندد، پس او از وی نیست؟

۳. اینکه فرمودید: «سوار نشدن پسر به کشتی کفر نیست و منجر به کفر هم نمی شود! حرف عجیبی است. زیرا به بیان صریح قرآن کریم «و اهلک الّا من سبق علیه القول»: هر که سوار کشتی نشده باشد، اهل هلاکت است، و سه پسر او که همراه پدر سوار شدند، از نجات یافتگان محسوب می شوند و چهارمی (کنعان) که سوار نشد، اهل نجات نیست و نوح (ع) با دیدن امتناع او باید به این معنا پی می برد. به علاوه، وقتی موج سراغ او آمد، باز هم عقیده حق پدر را به سخره گرفت و گفت: «به کوه پناه می برم!»

با همه این مسائل روشن و علنی، کفر چه تعریف دیگری دارد که ما نمی دانیم؟ یعنی تا اینجا هنوز کفر پسر برای پدر روشن نشده بود؟

۴. «آئه لیس من اهلک»، رد علنی قول نوح (ع) است که اصرار داشت: «آن ابنی من اهلّی» و جمله «فلا مستألن ما لیس لک به علم»، نشان می دهد که نوح (ع) غرق محبت فرزند شده و عواطف ابوت بر او غلبه کرده بود و هرطور بوده می خواسته است، پسر را نجات دهد. در حالی که حضرت ابراهیم (ع) که خداوند وی را شیعه نوح (ع) می داند و آن من شیعه لبراهیم، (صافات/۸۳)، با این موضوع بسیار قاطعانه برخورد کرد و پسر را با رضایت خودش به قربانگاه برد که خداوند از او تمجید می کند و می فرماید: «قد صدقت الرؤیا انا کذلک نجزی المحسنین... و ترکنا علیه فی الآخِرین سلام و علی ابراهیم کذلک نجزی المحسنین» (صافات/ ۱۰۴ تا ۱۰۸).

پس از آوردن چند سؤال مهم از علامه (ره)، بقیه فرمایشات او را به اختصار ذکر می کنیم که می فرماید: «خلاصه معنی آیه می رساند که این پسرت دارای کارهای ناشایست است. پس او جزو بستگان تو - که وعده نجات آن ها را به تو داده بود - نیست. مؤید این معنا قرائت آیه عمل غیر صالح است که با فعل ماضی خوانده اند. یعنی او کار ناشایست کرده است و اگر گمان کنیم که خدا به نوح خطاب کرده که درخواست تو که پسرت را نجات دهیم کار ناشایستی است، زیرا درخواست مطلبی است که بدان علم نداری، یکی از ضعیف ترین تفسیرهاست و با جملات دیگر قبل و بعد از آن سازگاری ندارد.

گفته نوح (ع) سؤالی را در بر ندارد، بلکه طوری است که اگر به سخن ادامه می داد، به سؤال می کشید، ولی عنایت الهی جلوی سؤال او را گرفت (طباطبائی، بی تا: ۳۶۷)

در مجموع، این دیدگاه در پی آن است که همه مواضع نوح (ع) را طبق رسم بندگی عرض کند و حتی از آوردن کلمه

اعتراض یا به قولی «ترک اولی» برای وی پرهیز کرده است. مثلاً مثل بعضی مفسرین اذعان نمی کنند که «نوح به این مسئله توجه نداشت که فرزندش کنعان مشمول وعده الهی نیست... به علاوه احساس مسئولیت شدیدی که نوح در رابطه با فرزندش می کرد و عشق و علاقه طبیعی ای که هر پدری به فرزندش دارد، سبب شد که چنین درخواستی را از خداوند بکند... و در مقام عذرخواهی به درگاه خدا و طلب عفو برآمد؛ هر چند گناهی از او سر نزنده بود اما مقام و موقعیت پیامبر ایجاب می کند که بیش از این مراقب گفتار و رفتار خود باشد. همین ترک اولی برای او با این شخصیت، بزرگ بود و به همین دلیل از پیشگاه خدا تقاضای بخشش کرد». (مکارم، ۱۳۶۸، ج ۹: ۱۱۷).

شیخ الطائفه (ره) نیز در تبیان به نحوی گذرا از کنار این مهم گذشته است و ضمن جملاتی دوپهلوی می فرماید: «خدا قبلاً به نوح وعده داده بود که وی و اهلس را نجات می دهد و نوح مأمور بود که همه را سوار کشتی کند؛ فلذا از خدا خواست اگر فرزندش جزو کسانی است که باید نجات یابد، پس نجاتش دهد و با این شرط از خدا خواست. زیرا ما می دانیم که:

هیچ پیامبری نباید از خدا چیزی بخواهد که نشدنی است و اجابت نخواهد شد! ولی اجازه دارد چیزی را مقرون به شرط بخواهد. پس چون شرط کلام محقق نشد، خواسته نوح (نجات فرزندش) هم محقق نشد... (طولی، بی تا، ج ۵: ۴۹۳).

(ب) گروه دیگری از مفسران سعی کرده اند این کار نوح (ع) را «ترک اولی» به حساب آورند و توضیح دهند که پیامبران براساس رتبه ای که دارند، مراتبی متفاوت دارند. ترک اولی (آن چنان که در ادامه توضیح خواهیم داد) تخلف و گناه نیست و بعضی انبیا گرفتار آن شده اند، اما این امر به هیچ وجه از درجه نبوت آن ها نمی کاهد. چنان که در بالا گفتیم، بعضی مفسران علاقه پدری را یکی از موجبات این ترک اولی می دانند. پدر به هر نحو می خواهد فرزندش را نجات بخشد؛ حتی فرزندی که همراه کفار رفته و در حال غرق شدن است.

چنان که در بعضی روایات صحیح می خوانیم که یعقوب (ع) به خاطر عشق و علاقه زیادی که به یوسف (ع) داشت، گرفتار بلای فراق شد و سال ها در آن ماند. «عشق و علاقه ای طبیعی که هر پدری به فرزندش دارد و پیامبران نیز از این قانون مستثنا نیستند، سبب شد که چنین درخواستی را از خداوند

هیچ پیامبری نباید از خدا چیزی بخواهد که نشدنی است و اجابت نخواهد شد! ولی اجازه دارد چیزی را مقرون به شرط بخواهد. پس چون شرط کلام محقق نشد، خواسته نوح (نجات فرزندش) هم محقق نشد

بکنند. اما به محض اینکه از واقعیت امر آگاه شد، فوراً در مقام عذرخواهی به درگاه خداوند و طلب عفو برآمد. البته گناهی از او سر نزنده بود اما مقام و موقعیت پیامبر ایجاب می‌کند که بیش از این مراقب گفتار و رفتار خود باشد... پیوندهای مادی نسب، خویشاوندی، دوستی و رفاقت در مکتب‌های آسمانی همیشه تحت الشعاع پیوندهای مصنوعی است. در این مکتب، نور چشمی و امتیاز خویشاوندی در برابر پیوند مکتبی و معنوی مفهومی ندارد.

آنجا که رابطه مکتبی وجود دارد، سلمان فارسی دور افتاده که نه از خاندان پیغمبر (ص) و نه از قریش و نه حتی اهل مکه بود، بلکه از نژاد عرب هم نبود، طبق حدیث معروف سلمان متاًهل البیت، جزو خاندان پیامبر محسوب می‌شود ولی فرزند واقعی و بلافضل پیامبری همچون نوح (ع)، بر اثر گسستن پیوند مکتبی‌اش با پدر، آن چنان طرد می‌شود که با آنه لیس من اهلک روبرو می‌شود (مکارم، ۱۳۶۸، ج: ۹، ص: ۱۱۸).

و درباره آیه کریمه «پس خواه از من آنچه را نیست از برای تو به آن دانشی، همانا من پند می‌دهم تو را که مبادا باشی از نادانان»، باید گفت: عاطفه آن حضرت او را وادار کرد به خواهشی از خداوند، که شایسته مقام نبی اولوالعزم نبود و آن این بود که خانواده و اهل بیت مرا از غرق نجات دهی و پسر من از خانواده من است و وعده تو حق و صدق است و تخلف ندارد. پس نجات ده او را، اگر از کسانی است که نجات می‌دهی...

و جواب مقرون به عتاب از مصدر جلال صادر گردید که: ای نوح! او از خانواده و اهل تو نیست. همانا او مرتکب اعمال ناشایسته است (خودش تبدیل به مجسمه‌ای از زشتی‌ها شده است)، به این درجه که می‌توان گفت: سر تا پا کار ناشایسته است... و کسی که مرتکب عمل ناشایسته شود، از خانواده نبوت و طهارت نیست. و تو نباید از من چیزی بخواهی که صلاح و صواب بودن آن را نمی‌دانی و من تو را موعظه می‌کنم که مبادا در زمره نادانان باشی و از این درخواست‌ها کنی. این کار شایسته مقام پیامبر اولوالعزم نیست. البته صرف اینکه کسی صلاح بودن کاری را نداند و از خدا طلب کند مانعی ندارد ولی اینکه آن حضرت در این مقام مورد عتاب الهی قرار گرفته، برای آن است که ظاهراً سه ترک اولی از او صادر گشته:

● یکی آنکه بدون دقت نظر در وعده الهی کسی که مستحق عقوبت شده بود، از اهل او استثنا شد، خواهش نجات کنعان را کرد و او را از کسانی که وعده نجات آن‌ها را داده‌اند، محسوب نمود.

● دوم آنکه خواهش و مسئلت را به صورت (شبییه) اعتراض درآورد و از خدا طلب حکم بر عدل نمود.

● سوم آنکه محبت کنعان را بعد از کفر و عصیان او از دل بیرون نکرد و این موجب صدور دو ترک اولی قبلی شد و برای همین مورد عتاب الهی قرار گرفت و در آیه بعد استعاده و استغفار کرد. پس بدان که اگر ادعای محبت خدا و اولیای او را داری، باید محبت دشمن او را اگر چه اولادت باشد، از دل خارج نمایی و الا مستحق عتاب خدا خواهی شد؛ اگر چه پیغمبر اولوالعزم باشی (تقفی تهرانی، ۱۳۹۹، ج: ۳، ص: ۸۶).

از حضرت رضا (ع) نقل شده است که دلیل اینکه خداوند نفی فرمود پسر نوح را از او، این بود که معصیت خدا را نمود نه آنکه طهارت مولد نداشت. و کسی که از ما باشد و اطاعت خدا را ننماید از ما نیست (صدوق، ۱۳۸۹: ۲۰۸).

بعضی از مفسران، از نوع بیان و لحن صاحب «روان جاوید» استقبال نکرده و آن را درخور شأن انبیا ندانسته‌اند، اما آنچه به طور صریح از بیان ایشان معلوم می‌شود، این است که برای نوح (ع) قائل به ترک اولی است.

استاد معظم من، حضرت آیت‌الله‌العظمی عبدالله جوادی آملی، به بیان ظریف‌تر و دقیق‌تری این مطلب را توضیح داده‌اند: «در چنین شرایطی پسر نوح از پدر فاصله گرفت، به گونه‌ای که نوح با صدای رسا او را دعوت می‌کرد تا وی بشنود، و نادانانه ... کلمه مع نشان می‌دهد که هنوز کفر پسر نوح روشن نشده بود؛ چون اگر کفر او مسلم بود، حضرت می‌فرمود: «از کافران نباش»، نه «با کافران نباش». از سوی دیگر، نوح (ع) هرگز از خداوند نمی‌پرسید که چرا پسر من غرق شد؛ چون می‌دانست که کافر محکوم به غرق شدن است. حتی خود نوح (ع) عرض کرد: «خدا یا، احدی از کافران را در زمین باقی نگذاشت!» (هود/ ۲۶ و ۲۷). چنین انسانی از خدا سؤال نمی‌کند که چرا پسر من غرق شده، و سؤال... برای این بود که راز و نکته غرق شدن پسرش هنوز روشن نبود و درجات علوم انبیا (ع) این گونه از ظهور و خفا را کاملاً توجیه می‌کند... مقام منیع نوح (ع) هم از نظر علم و معرفت به پایگاهی رفیع رسیده بود و هم از نظر تهذیب نفس تا آنجا که خواسته او خواسته خدا شده بود (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲۷۲).

وقتی سخن استاد به اینجا می‌رسد، بعضی سؤال‌ها و اشکال‌ها از ایشان مطرح می‌شود که خلاصه آن‌ها به این صورت است:

۱. حقیقت این است که فرق زیادی بین دو جمله «از کافران مباش» و «با کافران مباش» نیست؛ زیرا حتی اگر جزو آنان هم نباشی، همین که سوار کشتی نشده‌ای و پند

از حضرت رضاع  
نقل شده است که دلیل  
اینکه خداوند نفی فرمود پسر نوح  
را از او، این بود که معصیت  
خدا را نمود نه آنکه طهارت مولد  
نداشت، و کسی که از ما باشد  
و اطاعت خدا را ننماید از  
ما نیست

نوح(ع) توجه نکرده‌ای و هنوز بین کفار زندگی می‌کنی، جزو آنان محسوب می‌شوی. انسان به یاد آن جوانی می‌افتد که خدمت حضرت موسی(ع) آمد و عرض کرد: «در لشکر فرعون دوستی دارم که مدتی از او بی‌خبرم! اجازه بده بروم و او را ببینم و برگردم».

موسی(ع) فرمود: «الآن وقت این کار نیست. می‌ترسم عذاب برسد و تو را هم با آن‌ها بگیرد!»

ولی جوان اصرار کرد و رفت و چون میان لشکر رسید، عذاب خدا نازل شد و او هم با لشکریان فرعون غرق شد.

۲. فرموده‌اید: سؤال از غرق شدن پسرش برای این بود که برایش جای تعجب بود که قرار بوده است اهلش نجات یابند، ولی پسرش غرق شد! و هنوز نمی‌داند که پسرش از اهلش نیست. «نمی‌داند» برای نوح(ع) عجیب است، یعنی سؤال ما همین است که: چرا نوح(ع) نمی‌داند.

۳. اینکه فرمودید: راز غرق شدن پسرش هنوز روشن نبود! به نظر می‌رسد محل اشکال باشد. زیرا نوح(ع) دیده که او سوار کشتی نشده، دوباره در میان امواج آب‌ها به پدرش جواب رد داده، نجات را نخواست و همه را به تمسخر گرفته، آن وقت هنوز نمی‌داند که چرا پسرش غرق شده است؟ واقعاً این حرف منطقی است؟

۴. دربارهٔ درجات علوم انبیا(ع) قطعاً فرمایش شما صحیح است، ولی نوح(ع) از پیامبران اولوالعزم است و گمان ما این است که او حداقل درجهٔ علمی و معرفتی بالاتری نسبت به بعضی انبیا مثل یونس(ع) و ... دارد. آیا اولوالعزم هم ترک اولی می‌کند؟ قبلاً گفتیم که ابراهیم(ع) همچنین آزمایشی را پس داد و فرزند را بدون چون و چرا به قربانگاه برد! آیا می‌توان گفت که مقام عبودیت یا علم و معرفت ابراهیم(ع) بالاتر بوده است؟

وقتی کلام به اینجا می‌رسد، استاد جوادی می‌فرماید: «نوح در دوران سالمندی مورد وعظ خدا قرار گرفت و خطاب انی أعظک را دریافت کرد. البته عصمت وی مانع از آن است که کاری برخلاف شرع کرده باشد، لیکن صرف سؤال از مبدأ علم، اولاً باید مسبوق به اذن بوده و ثانیاً نحوهٔ آن به صورت درخواست و استفهام محض باشد» (همان: ۲۷۴).

ایشان از کلمهٔ ترک اولی استفاده نکرده ولی معتقد است بهتر بود نوح(ع) با اذن قبلی این سؤال را مطرح می‌کرد و فقط به صورت استفهام، نه با این جمله که در آیات مذکور آمده است.

### ترک اولی چیست؟

در قرآن آمده است: «وَأَذِ ابْتِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبِّهٖ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ أِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ

لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره/ ۱۲۴). خلاصهٔ مطلب این است که عهد هدایت و راهنمایی الهی به ظالمین نمی‌رسد و یکی از انواع ظلم، گناه کردن است. پس انبیای الهی که هدایت مردم به دست ایشان است، قطعاً گناه (که ستم به خود و خداست) نمی‌کنند.

اما گاهی عمل غیر حرامی از شخص بزرگی سر می‌زند که شایستهٔ موقعیت و مقام وی نیست. «گاهی انجام عمل مباح و حتی مستحب در خور مقام بعضی افراد نیست. در این صورت ما به آن «گناه نسبی» یا «ترک اولی» می‌گوییم. در واقع، گناه به این معنا که تخلف از فرمان پروردگار باشد، انجام نشده ولی از این مقام و این شخصیت چنین توقعی نبوده است (مکارم، ۱۳۶۸، ج: ۶، ۱۲۳). مثلاً اگر شخص با ایمان و ثروتمندی برای نجات فقیری کمک بسیار مختصری کند، شک نیست که این کمک هر چند ناچیز باشد، کار حرامی نیست بلکه مستحب است ولی هر کس آن را بشنود، مذمت می‌کند؛ آن چنان که گویی حرامی مرتکب شده است.

این به خاطر آن است که از چنان انسان ثروتمندی انتظار بیشتری می‌رفت.

به همین نسبت، اعمال بزرگان با موقعیت ممتازشان سنجیده می‌شود و گاهی با مقایسه‌ای، به آن کلمهٔ عصیان هم اطلاق می‌گردد. مثلاً نمازی که ممکن است از فرد عادی نماز ممتازی باشد، برای اولیای حق گناه محسوب می‌شود؛ زیرا یک لحظه غفلت در حال عبادت هم

برای آن‌ها شایسته نیست. سایر اعمال آن‌ها غیر از عبادات نیز چنین است و با توجه به موقعیت آن‌ها سنجیده می‌شود. به همین دلیل اگر یک ترک اولی از آن‌ها سر بزنند، مورد سرزنش خدا قرار می‌گیرند.

ترک اولی یعنی انسان کار بهتر را رها کند و سراغ کار خوب یا مباحی برود.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. طباطبائی، سید محمد حسین: المیزان عربی. جامعهٔ مدرسین. قم. بی تا.
۴. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران: نمونه. دارالکتب. تهران. ۱۳۶۸.
۵. امینی، عبدالحسین: الغدیر فی الکتاب و السنه، دار التراث. بیروت. ۱۹۹۱.
۶. ثقفی تهرانی، محمد: روان جاوید. برهان. تهران ۱۳۹۹ ه. ق.
۷. کاشانی، فتح اله: منهج الصادقین. الاسلامیه. تهران. ۱۳۴۶.
۸. صدوق، محمد بن علی: عیون اخبار الرضا(ع). دارالکتب. تهران. ۱۳۶۲.
۹. جوادی آملی، عبدالله: سیرهٔ پیامبران در قرآن، نشر اسراء. قم. ۱۳۸۹.
۱۰. طوسی

